

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مطلبی را قائلین به اتفاق مطرح می کنند و متمسکاتی را برای اثبات اتفاق و عدم ارتباط علیت بین علت و معلول و مبدأً اعلیٰ و عالم خلق و ممکن مطرح می کنند. مسئله اول اینکه در تأثیر علیت تشکیک دارند گرچه در اینجا مسئله علیت را مطرح می کنند و مسئله علیت همان طوری که ظاهراً مرحوم علامه در خود حاشیه در اینجا دارد با اتفاق متعارض است!

تفاوت اتفاق با علیت

اتفاق نفی علیت را می کند؛ یعنی ادراک آن علقه وثیق بین علت و معلول که به واسطه آن ارتباط و آن علقه، معلول از علت در خارج متولد می شود این را علیت می گویند و اتفاق با علیت منافات دارد و علیت با اتفاق منافات دارد! رجحان و صدفه را اتفاق می گویند اما اگر یک شیء **من جمیع الجوانب** حد و ثغور و آن دریچه ها و روزنه های عدمی را بر خود

مسدود کند، تولد یک ارتباطی و یک واقعیته می شود که اسم آن واقعیت را علت می گذارند و این بحث علت بسیار بحث مهمی است و خیلی از افرادی که دچار بعضی از خلط های فاحش شده اند و از اهل قلم که امروزه فعلاً کارشان و بازارشان خیلی رواج دارد، در مسئله علت و دریافت حقیقت علت گیر کرده اند و نتوانسته اند واقعیت را ادراک کنند که وقتی که ما می گوئیم: یک شیء علت برای این شیء است یعنی این معلول به نحو دیگری نمی تواند تحقق پیدا کند، تمام جوانب برای تحقق این امر باید محقق بشود و تحقق پیدا کند تا اینکه این مسئله معلول در خارج به وجود بیاید.

بنابراین اگر این علت نبود و علت دیگری می توانست جایگزین بشود، این صددرصد با موازین علمی معارض است! اگر قرار بر این است که زید متولد بشود قطعاً باید این زید جمیع حدود و قیود عدمی را از خود نفی کند و تنها یک راه و یک واسطه برای تحقق زید و وجود زید در خارج متحقق بشود که او عبارت از ابوت شخص خاص و اُمومت شخص خاص است والا غیر از این امکان ندارد که

این زید در خارج محقق بشود و تکوّن پیدا بکند!

کلام قائلین به اتفاق در باب علیت

این مسئله علیت بسیار مسئله مهمی است که
إن شاء الله بعداً در بحث علیت راجع به این مسئله
صحبت خواهد شد. قائلین به اتفاق نفی این علقه را
بین علت و معلول می کنند و آن ارتباط وثیق بین این
دو را دفع می کنند و صدفه و صرف یک نوع
ترجیحی که گاه به اختیار فاعل است و گاه براساس
اجتماع شرایط و امور خارجی است را موجب تحقق
یک شیء می دانند. اما اینکه باید این معلول از این
علت باشد و نه از غیر، این را منکر هستند در حالی که
قواعد علمی اثبات این نظر را در حیثیت علیت
می کند.

اینها مطالبی را ذکر کرده اند و متمسکاتی بر
مسائل خودشان دارند. یکی از آنها این است که
علت در هنگام تأثیر وقتی که می خواهد ایجاد تأثیر
کند، این تأثیر علت در اشیاء یا در حال وجود اثر
است یا در حال عدم وجود اثر است. اگر در حالی
باشد که آن اثر علیت وجود داشته و این علت اثر
بگذارد، این تحصیل حاصل است. وقتی که این نار

می‌خواهد علت برای احراق در یک خشبی بشود، اگر آن اثر علت و آن رابطه و آن حالت ناپذیری بخواهد قبل از این علت باشد این تحصیل حاصل است. بنابراین علت می‌خواهد در چه چیزی اثر کند؟ من باب‌مثال زید باید از عمرو و صغری خانم به دنیا بیاید، حالا قبل از اینکه عمرو با این صغری خانم ازدواج کند، صغری خانم کاکل‌زری را برای عمرو آورده است، این تحصیل حاصل می‌شود. این دیگر چه کار کند؟! عمرو دیگر نمی‌تواند کاری کند. بله، اگر بخواهد بعد از او یک خالدي را درست کند، آن یک مسئله دیگری است که اگر دوباره بخواهد درست کند یکی دیگر آورده است و این تحصیل حاصل نمی‌شود و تحصیل حاصل هم محال است! حال اگر این تأثیر علت در حال عدم این اثر باشد - بحث قبلی در حال وجود اثر بود - در این صورت جمع بین متناقضین خواهد بود یعنی از یک طرف علت اثر می‌گذارد که متأثر را ایجاد کند و از یک طرف آن اثر معدوم است، با چه جهت و حیثیتی بتواند در آن متأثر و ماهیت معدومه اثر ایجاد کند؟! این یکی از مطالبی بود که مطرح کردند.

خب طبیعی است که قضیه خیلی قضیه سست و بسیار مبرهن الفساد است به جهت اینکه همان طوری که مرحوم آخوند می فرمایند، یک وقتی این اثر را برای تأثیر علت در معلول ظرف می گیرید و یک وقتی برای تأثیر علت در معلول شرط می گیرید، اگر ظرف باشد معنایش این است که این علت در ظرف و موقعیتی می تواند در معلول اثر بگذارد که آن جنبه علیت و اثر از آن متحقق باشد، خب این اشکال ندارد و هیچ تحصیل حاصل هم نیست؛ یعنی اثر، ظرف برای تأثیر است و نمی شود علت یک اثری در معلول بگذارد، علت در اینجا باشد و معلول در دو متری باشد و بعد زید هم متولد بشود اینکه نمی شود! باید اختلاف و فاصله برداشته شود. آن اثری که می خواهد از ناحیه علت به ناحیه معلول بیاید، آن اثر ظرف است و باید تحقق داشته باشد تا حیثیت معلول بتواند از حیثیت علت انتزاع بشود. این یک مسئله است. اما اگر قرار باشد که اثر شرط باشد معنایش این است که قبل از تحقق این تأثیر، اثر باید قبلاً وجود داشته باشد که همان

تحصیل حاصل است و اشکال دارد! به عبارت دیگر مرحوم آخوند - با تغییر عبارت - می‌فرماید: اگر منظور از تأثیر، آن معیت اثر با مؤثر در حال تأثیر در متأثر است، اگر این‌طور باشد همان شق اول را اختیار می‌کنیم؛ یعنی علت در حال وجود اثر است که در مؤثر [اثر] می‌گذارد، نه در حال عدم! چون معیت دارد. اگر منظور بینونیت بین اثر و متأثر است، نه در آنجا می‌گوییم: علت در این گونه هیچ متأثر نخواهد بود و در همه حال باید یک معیتی بین اثر و آن مؤثر وجود داشته باشد و به واسطه آن معیت است که آن حیثیت از آن به وجود می‌آید.

عدم انفکاک بین علت و معلول در حین علیت

بنابراین هیچ انفکاک‌ی بین علت و آن معلول در لحظه و حین علیت وجود ندارد، این خیلی مسئله مهمی است! همان‌طوری که سابق خدمتتان عرض می‌کردم یک وقتی ذات علت مطرح است و یک وقت ذات به وصف علیت مطرح است. ذات علت ممکن است قبلاً باشد، ممکن است این نار در اینجا برای خودش وجود دارد و هیچ جنبه علیتی هم ندارد، اگر آن خشب را در کنار نار قرار بدهید آنگاه

است که آن جنبه علیت بر آن حمل می‌شود و این ذات حالا علت می‌شود. قبلاً علت نبود و نار بود؛ **نارٌ مشتعلٌ بذاته**. هنوز نه می‌گفتیم که علت است و نه معلولی هم در خارج بود، حالا که شرایط برای تأثیرگذاری و تأثیرپذیری مهیا و مجهز شده است، این ذات معنون به عنوان علت است! چطور اینکه اگر این زید قبلاً مجرد بود عنوان متأهل بر او صادق نبود، وقتی ازدواج می‌کند عنوان متأهل بر او صادق می‌کند. این عنوان بعد از ازدواج در آنجا متأهل می‌شود و مسئله جنبه علیت هم همین‌طور است.

مطلب دیگری که می‌فرماید، آن‌هم خیلی مسئله سستی است، می‌فرمایند که بعضی‌ها می‌گویند: تأثیر علت در حال حدوث اثر است؛ یعنی وقتی که اثر حادث بشود این علت اثر می‌گذارد درحالی‌که حادث هم مسبوق به عدم است و در اینجا امکان ندارد که علت در حال عدم بتواند تأثیر بگذارد بلکه همراه و هم‌زمان با علت، آن اثر هم در خارج متحقق خواهد شد.

عقود و انحلالات:

إِنَّ لِلْقَائِلِينَ بِالِاتِّفَاقِ مَتَمَسَكَاتِ الْأَوَّلِ أَنَّ وَجُودَ الْأَشْيَاءِ لَوْ كَانَ بِتَأْثِيرِ الْعِلَّةِ فِيهَا لَكَانَ تَأْثِيرُهَا إِمَّا حَالٌ وَجُودِ الْأَثَرِ أَوْ حَالٌ عَدَمِهِ وَ الْأَوَّلُ تَحْصِيلُ الْحَاصِلِ وَ الثَّانِي جَمْعُ

[قراردادها و انحلال‌ها: برای طرف‌داران نظریه]

اتفاق، تمسک‌هایی و دلایلی وجود دارد؛ اول اینکه]

اگر به واسطه تأثیر علت در آن اشیاء باشد، این

تأثیرش یا در حال وجود اثر است یا در حال عدم

وجود اثر است، [در حالت اول] تحصیل حاصل

است [و در حالت دوم] هم جمع بین متناقضین

است؛ یعنی در صورتی که اثر نباشد و علیت باشد

جمع متناقضین است.

و الحلُّ یكونُ بالفرقِ بَینَ أخذِ الأثرِ فی زمانِ الحصولِ و بَینَ أخذِهِ بشرطِ الحصولِ
فالحصولُ فی الأولِ ظرفٌ و فی الثانی سببٌ و شرطٌ.

حل مسئله [این است که] شما اثر را در زمان

حصول اخذ کنید؛ یعنی این اثر در زمان حصول اخذ

بشود و شما اثر را به شرط حصول اخذ کنید؛ به

شرطی که قبلاً باشد پس حصول اثر برای علیت در

اولی ظرف است و در دومی سبب و شرط است و از

آن جایی که سبب و شرط باید مقدم بر مشروط باشند

بنابراین اثر باید قبلاً وجود داشته باشد و این هم همان

تحصیل حاصل است که اشکال پیش می‌آید.

و لا استحالة فی الأولِ بل هو بعینه شأنُ المؤثرِ بما هو مؤثرٌ مع أثره فإنَّ كلَّ عِلَّةٍ
مُؤثِّرةٌ فِهی مع مَعْلُولِها زماناً أو ما فی حکمِهِ مِن غَیر انفکاکِ أَحَدِهِما عن الآخرِ فی
الوجودِ.

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۱۱.

در اوّلی استحاله‌ای نیست که اثر ظرف باشد؛ یعنی در این موقعیت است که علت اثر می‌گذارد؛ در موقعیتی که آن اثر از او تراوش کند و ظرف برای انتقال اثر به متأثر وجود داشته باشد در یک هم‌چنین وضعیتی [اثر می‌گذارد] بلکه اصلاً مؤثر همین است! تعریف مؤثر این است که در حین اینکه اثر از او تراوش می‌کند در متأثر اثر می‌گذارد. هر علتی که مؤثر است با معلولش زماناً معیت دارد و زماناً با معلولش یکی است، یا آنچه که در حکم زمان است مربوط به ابداعیات و ابداع آن صور و عقول و اشیاء مجرده می‌شود که آنها مافوق زمان هستند. **مِنْ غَیْرِ انفکاکِ ...** بدون اینکه یکی از دیگری انفکاک در وجود داشته باشد.

و كُلُّ عِلَّةٍ مُؤَثِّرَةٍ فَإِنَّهَا تُؤَثِّرُ فِي مَعْلُولِهَا فِي وَقْتِ الْحَصُولِ لَكِنَّ مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ لَا بِمَا هُوَ حَاصِلٌ حَتَّى يُلْزَمَ الْمَحْذُورَ الْأَوَّلُ وَ لَا بِمَا لَيْسَ بِحَاصِلٍ حَتَّى يُلْزَمَ الْمَحْذُورَ الثَّانِي.^۱

هر علتی که مؤثر است در معلولش در وقت حصول اثر می‌گذارد لکن در معلول **مِنْ حَيْثُ مَعْلُول** اثر می‌گذارد، نه **مِنْ حَيْثُ إِنَّ مَعْلُولَ مَعْدُومٍ وَ لَا مِنْ حَيْثُ إِنَّ مَعْلُولَ مَوْجُودٍ**. نه اینکه این معلول حاصل

۱. همان، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.

است تا اینکه محذور اول که تحصیل حاصل باشد در اینجا پیش بیاید. و نه در معلول معدوم اثر می گذارد، در معلول معدوم خارجی که نمی شود اثر گذاشت! بلکه معلول را به وجود می آورد نه اینکه معلول معدوم را به وجود می آورد، معلول را در مقام صورت ذهنی که نسبت به عدم و وجود استواء طرفین دارد لباس وجود می پوشاند تا اینکه محذور دوم پیش بیاید.

و الحاصلُ أنَّ تأثيرَ العلةِ في حالِ حصولِ الحاصلِ بنفسِ ذلكِ التأثيرِ و ذلكِ تحصيلُ للحاصلِ بنفسِ ذلكِ التحصيلِ لا يتَّحصيلُ غيره و هذا غيرِ مستحيلٍ.

تأثیر علت در حال حصولی است که حاصل به نفس این تأثیر است یعنی آن حصول به خود همین تأثیر حاصل می شود، نه به یک تأثیر دیگر، این تأثیر عبارت از تحصیل حاصل است منتها آن حاصل نه قبلاً [است بلکه] حاصل به خود این تحصیل [است]! نه اینکه غیر این را تحصیل کرده و بعد این تازه می خواهد یک علت ایجاد کند. خب این تحصیل حاصل می شود. بلکه این علت با انشائی که در معلول می کند، آن حاصل را به نفس این تحصیل حاصل می کند. حاصل یعنی آنکه الآن هست و آنکه به وجود می آید و آنکه الآن با علت معیت دارد. این معیت معلول که حاصل است، آن حاصل به نفس

اثری که از علت به وجود آمده پیدا شده و قبلاً نبوده است.

و بوجه آخرَ إِنْ أُرِيدَ بِحَالِ الْحَصُولِ الْمَعِيَّةُ الْوُجُودِيَّةُ بَيْنَ الْمُؤَثِّرِ وَ الْأَثَرِ نَخْتَارُ أَنَّ التَّأْثِيرَ فِي حَالِ وُجُودِ الْأَثَرِ وَ إِنْ أُرِيدَ الْمَعِيَّةُ الذَّاتِيَّةُ الْعَقْلِيَّةُ بَيْنَهُمَا.

اگر منظور شما از حصول، آن معیت وجودیه خارجیّه بین مؤثر و اثر است که در خارج بین مؤثر و اثر باید یک معیت باشد و نمی شود از هم جدا باشند. شقّ اول را اختیار می کنیم که تأثیر در حال وجود اثر است. چرا؟ چون آن اثر با مؤثر معیت دارد، قبلاً نبودند. معیت دارند یعنی باهم هستند. شما وقتی می خواهید مفتاح را حرکت بدهید این طور نیست که اول دست شما حرکت کند و بعد از پنج دقیقه مفتاح حرکت کند بلکه نفس حرکت ید با حرکت مفتاح یکی است و فرق نمی کند.

و إِنْ أُرِيدَ الْمَعِيَّةُ ... اگر آن معیت ذاتیه عقلیه بین این دو اراده بشود یعنی بین علت و معلول و بین مؤثر و اثر عقلاً یک معیت ذاتیه هست. وقتی که می گوییم: مؤثر، این لازمه اش یک اثر را لازم گرفته است. بین مؤثر و اثر در عقل یک نوع معیتی است که آن ذاتی اوست و از هم جدا نمی شوند چطور اینکه ذاتیات یک شیء از آن شیء در تصور و ذهن

و عالم ماهیات جدا نمی شوند، بین اثر و مؤثر ارتباط وثیق و اتصاف و تلازم ذاتی هست که از هم جدا نمی شوند.

نَخْتَارُ أَنَّ التَّأْثِيرَ لَيْسَ فِي حَالِ وُجُودِهِ وَ لَا فِي حَالِ عَدَمِهِ وَ لَا يَلْزَمُ شَيْءٌ مِنَ الْمَحْذُورِينَ إِذْ تَأْثِيرُ الْعِلَّةِ حَالُ الْوُجُودِ فِي مَاهِيَةِ الْمَعْلُولِ مِنْ حَيْثُ هِيَ لَا مِنْ حَيْثُ هِيَ مَوْجُودَةٌ أَوْ مَعْدُومَةٌ.

اختیار می کنیم که تأثیر در حال وجود اثر نیست و نه در حال عدم وجود اثر هست به خاطر اینکه بحث دیگر روی مفاهیم و ماهیات می رود. در شقّ بالایی صحبت از وجود خارجی بود، وجود خارجی مؤثر با وجود خارجی اثر با همدیگر معیت دارند. اینجا بحث ما بحث ذهنی است، اینجا می گوئیم: آن مؤثر، اثر را در ذهن و مفهوم لازم گرفته است. اگر این طور است بنابراین مؤثر دیگر در این صورت معیتی با آن اثر ندارد؛ نه با عدمش و نه با وجودش! چرا؟ چون در اینجا بحث روی بحث مفهومی و بحث ماهیتی رفته است و به وجود خارج کاری نداریم.

و لا يلزم شيء ... زیرا تأثیر علت در حال وجود در ماهیت معلول است تنهای از وجود و عدم و معرّای از وجود و عدم، نه در ماهیت **مِنْ حَيْثُ هِيَ** **موجوده** تأثیر می گذارد که تحصیل حاصل باشد و نه

در ماهیت معدومه که در اینجا جمع بین متناقضین باشد چون هیچ وقت وجود عدم را به وجود مبدل نمی کند. وقتی که می گوئیم: ماهیت معدومه یعنی الآن عدم بر او صادق است یعنی عدم خارجی. تا وقتی که می گوئید: زید در این اتاق نیست، دیگر نمی توانید تصور وجود را بر زید بکنید! تا وقتی که می گوئید: زید در این اتاق هست، نمی توانید تصور عدم را برای زید بکنید! وقتی بگوئید: زید، این زید نسبت به وجود و عدم متساوی الطرفین است و می توانید بگوئید: زید.

وقتی که الآن به شما می گوئیم: زید، هنوز هست یا نیست را نیاورده ام، این زید متساوی الطرفین می شود. شما منتظر خبر هستید، این خبر چیست؟! مبتدا را گفته ام موضوع را گفته ام [ولی] محمول را نگفته ام. این زیدی را که الآن می گوئیم: زید، این الماهیه من حیث هی هی لیست إلا هی می شود.

این معنای ماهیت می شود. حالا من برای این زیدی که متساوی الطرفین است طرف تعیین می کنم. **زید موجود فی الغرفة**، این زید موجود می شود، ماهیت

به شرط وجود! برای آن محمول تعیین می‌کنم؛ **زید**^{۲۸}
لیس بموجود، در اینجا زید ماهیت به شرط عدم و
ماهیت معدومه است ولی آن زید قبل از اینکه برای
او محمول تعیین کنم همین که گفتم: زید، در نظر شما
زید مبهم و زید متساوی الطرفین می‌آید. لذا اگر
بگوییم: زید و صبر کنم، آیا شما چیزی را
نمی‌فهمید؟! می‌فهمید. زید را فهمیدید ولی
نمی‌دانید خبر آن چیست. نمی‌دانید که آن خبر وجود
است، آن خبر عدم است، آن خبر قرمز است، آن خبر
سیاه است، خوردنی است و یا آشامیدنی است، هیچ
چیز در اینجا ندارم و فقط می‌گویم زید، انسان
می‌تواند برای این زید هزار جور خبر بیاورد! پس
این متساوی الطرفین نسبت به عدم اتصاف و نسبت
به ثبوت اتصاف برای او می‌شود.

تلمیذ: خود این زیدی که می‌گوییم، تصورش در ذهن می‌رود که ما زید می‌گوییم،
پس تصور وجودش را می‌کنیم.

استاد: وجود نه!

تلمیذ: وجود ذهنی‌اش را تصور می‌کنیم.

استاد: وجود ذهنی همین صرف تصور ماهیت

است، دیگر چیزی اضافه نیست. شاید بگوییم: **زید**^{۲۹}

معدوم، الان تصور وجود نکردیم!

تلمیذ: در اینجا انقلاب نمی‌شود؟

استاد: چه انقلابی؟! این را که گفتید، نسبت به وجود و عدم متساوی الطرفین است، خبر را که می‌آورید این را روی خارج می‌برید، خارج هیچ نظری ندارید. شاید بگوییم که **زید معدوم** و شاید بعد بگوییم: **زید موجود**، قبل از اینکه من برای آن محمول بیاورم آیا از این زید تصور وجود می‌کنید؟!

تلمیذ: بالأخره یک نحوه از وجود را که دارد.

استاد: کدام وجود؟!

تلمیذ: وجود ذهنی.

استاد: وجود ذهنی را کاری نداریم! تا وجود ذهنی نبود که اصلاً نمی‌گفتیم والا عدم هم وجود دارد. من می‌گویم: العدم. خب العدم چه چیزی؟! العدم خیلی خوب است!! این هم یک خبر است دیگر. العدم خیلی بد است!! خب شما نمی‌دانید من که متکلم هستم چه خبری می‌آورم! دیگر از عدم، عدم‌تر داریم؟! همین عدم وجود دارد؛ وجود ذهنی دارد. بحث در آن نیست، بحث در آن محکی این جهت حاکی است، نسبت به آن استواء طرفین است و این خیلی بحث دقیقی است! اینکه الآن خدمتان می‌گویم بسیار بحث دقیقی است بحث بلاغی و بحث اصولی و بحث فلسفی است، اخذ طبیعت

لابشرط و لابشرط مقسمی و لابشرط قسمی، اینها خیلی بحث مهمی است! هرچه راجع به این مسئله‌ای که خدمتتان می‌گویم فکر کنید باز هم کم است.

و الماهیة من تلك الحیثیة لیست بینها و بین العلة مقارنة ذاتیة لزومیة و أما الماهیة الموجودة أو المعدومة فهي متأخرة عن مرتبة وجود العلة أو عدمها و مقارنة لها بحسب الحصول فی الواقع فتدبر فیہ.

ماهیت از این حیثیت بین آن و علت یک مقارنة ذاتیة لزومیة نیست! ماهیت، ماهیت است و هیچ مقارنه‌ای نیست، یک مفهوم ذهنی است. اما ماهیت موجود در خارج یا ماهیت معدومه در خارج، قطعاً این بعد از علت یا عدم العله است؛ از مرتبه وجود علت متأخر است چون اول باید وجود علت باشد بعد این، یا از عدم آن مرتبه وجود متأخر است در صورتی که عدم باشد اما این با آن علت به حسب حصول در واقع مقارن است و در واقع و در عالم خارج باید با هم دیگر وجود داشته باشند. اینکه ایشان می‌فرمایند: متأخر از مرتبه وجود علت است یعنی مرتبه ذات علت، نه علت به وصف عنوانی!

و للجدلیین مسلک آخر و هو أن تأثیر العلة فی حال حدوث الأثر و هو غیر حال الوجود و حال العدم.

منظور از امر حادث

جدلیه برای جواب این قضیه مسلک خیلی سست و بی در و پیکری دارند. تأثیر علت در حال

حدوث اثر است. حال حدوث اثر با حال وجود و حال عدم تفاوت می کند. ایشان می گوید: این حرف چیست؟! این تأثیر حدوث باید مسبوق به عدم باشد! وقتی می گوییم: حدوث، یعنی خود اثر هست! وقتی که می گوییم: علت در حال حدوث اثر یعنی اثر حادث شده است آن وقت علت الآن تأثیر می کند، خب اینکه دیگر معنا ندارد چون هر حادثی باید مسبوق به عدم باشد. پس وقتی که می گوییم: امری حادث است یعنی این امر مسبوق به عدم است. پس الآن علت در وقتی که اثر حادث شده است علیت خودش را تأثیر می دهد. خب این خیلی حرف خلافی است.

و ربما زادَ بعضهم غباوةً و منع وجوب المقارنة بين العلة و المعلول و مثلوه بالصوت لأنه يوجد في الآن الثاني و يصدر من ذي الصوت في الآن السابق عليه.

[و شاید برخی از ایشان به نادانی افزودند و وجوب مقارنه بین علت و معلول را منع کردند] و بین علت و معلول انفکاک قائل شده اند [و آن را به صوت تشبیه نمودند و] گفته اند که صدا همین است [زیرا صوت در لحظه دوم وجود می یابد، در حالی که از صاحب صدا در لحظه پیش از آن صادر می شود]. وقتی که یک صدا به گوش می رسد، این یک ثانیه یا

دو ثانیه قبل از دهان مبارک درآمد و بعد از یک یا دو ثانیه به گوش من می‌رسد درحالی‌که بین این علت که آن صوت مُخرج من الفم است و معلول که در گوش بنده رفته است فاصله هست درحالی‌که متوجّه نشده‌اند که مسئله علّیت در اینجا چیست! نفس همان خروج صوت، علت برای صوت است و هر مرتبه‌ای علت برای مرتبه دیگر است.

تلمیذ: یعنی نفس هر آن، علت برای آن بعدش هست.

استاد: بله، در عین اینکه علّیت در همه رواج دارد. فرض کنید که در یک حرکت قسری که شما سنگ را به هوا می‌اندازید و پرتاب می‌کنید، این سنگ الآن بر خلاف طبع خودش صعود دارد و بالا می‌رود اما این علّیت همراهش هست، هر زمانی علّیتی برای آن مت زمان بعد دارد هر ثانیه‌ای برای ثانیه بعد دارد تا وقتی که به واسطه شرایط و تصادم علل باهم این علت ضعیف بشود ضعیف بشود تا به صفر برسد، وقتی که به صفر رسید هبوطش شروع می‌شود که از آن نقطه به بعد هبوط دارد بنابراین علّیت مستمر با آن است.

تلمیذ: در حرکت قسری علّیت، کدامیک از اقسام علّیت است؟! الآن علّیتی که این آن قبل برای آن بعد دارد علت فاعلی که پرت کرده است همان لحظه پرتابش است.

استاد: نه.

تلمیذ: آن شدت زورش را می‌گوییم.

استاد: همان علت، علت فاعلی است و این
علت، علت معده است.

تلمیذ: در حرکت که دیگر این را نمی‌گوییم، باید هر آن را علت فاعلی بگوییم، علت
فاعلی برای لحظه بعد ایجاد جدیدی کرد.

استاد: این حرکت ایجاد، یک امر مستمر است و
این طور نیست که در یک لحظه قطع شود. این زوری
که پشت این سنگ هست، آن زور خودش علت
برای حرکت سنگ به مراتب دیگر است تا وقتی که
این زور تمام بشود. خب این علت وجود دارد.

تلمیذ: بین علت همین حرکت قسری با حرکت طبیعی انسان فرق هست.

استاد: هر دو یکی است، هیچ فرقی نمی‌کند.

تلمیذ: اجبار است وقتی که فاعل پرتاب می‌کند.

استاد: فرقی نمی‌کند بالأخره نیرو و قوه و توان
علت برای حرکت است حالا یا به اختیار یا به غیر
اختیار.

تلمیذ: در حرکت قسری این در عین حال که علت است، معلول برای ماقبلش هم هست.

استاد: نه، معلول برای ماقبل نیست.

تلمیذ: معلول علت ماقبل است، اینکه شما می‌گویید: آن به آن، این «آن» الآن معلول
ماقبل است و علت برای مابعد است.

استاد: ببینید یک توان و یک نوع انرژی در این
سنگ وجود دارد که این را می‌برد و آن حرکتی که
یکی یکی انجام می‌گیرد به خاطر آن توان و انرژی
است ولی این انرژی الآن این سنگ را یک مقدار
جلوتر می‌برد. آنکه معلول برای این است هر رتبه

کمی از این مراتب نسبت به آن علتی است که پشت آن است ولی رتبه علت برای بعدی نیست، باز آن علت قبلی است؛ یعنی همان علت قبلی که یک علت سیال است دوباره علت برای این می شود که سنگ را به مرتبه بعدی ببرد و دوباره همان علت، علت برای این است که آن را به مرتبه بعدی ببرد تا آن جایی که این علیت وجود دارد. پس این علیت سیال، یک انرژی که همراه با این حجر است علت برای این می شود که این سنگ و حجر مدام در هر مرتبه از مراتب حضور پیدا کند و هر مرتبه از مراتب معلول برای همان محدوده از علیت است؛ نه قبل و بعدش! مرتبه بعدی معلول برای همان محدوده خاص از علت است. لذا چون آن ضرب اول شدید است، سرعت در آن ضرب اول ... وقتی که الآن یک تیر را از تفنگ رها می کنید، این سرعت اولیه تیری که الآن از این لوله تفنگ رها می شود با سرعت آن جایی که این گلوله همین طور به طور افقی به جلو حرکت می کند، آیا این الآن به همین سرعت طی می کند؟! اگر به همین سرعت طی کند که هیچ وقت نباید به زمین برسد! این هر ثانیه و هر صدم ثانیه مدام

از سرعتش کم می‌شود، کم می‌شود کم می‌شود و
یک جا دیگر می‌افتد! آن علت شدیده، علت برای
سرعت شدید است.

تلمیذ: مگر این علت محدثه نیست که آن را ایجاد می‌کند؟!!

استاد: یک علت سیال است و آن علت همیشه با
این هست. یک علت محدثه‌ای است که ...

تلمیذ: یعنی همان علت مبقیه.

استاد: بله؛ آن علت محدثه با مبقیه یکی است و
هر مرتبه از علت با مرتبه قبل در شدت و ضعف
تفاوت دارد، معلول آن‌هم تفاوت دارد.

تلمیذ: ببخشید بحث اتفاق در علت غائی جاری می‌شود؟

استاد: بله.

تلمیذ: این بحث در علت فاعلی شد. اگر اتفاق علت فاعلی باشد، با ثبوت علت غائی
و با علت تامه نمی‌سازد ولی اگر بحث علت فاعلی را بکنیم، خروج از بحث است.

برگشتش علت غائی به علت فاعلی

استاد: نه، فرقی نمی‌کند. بحث از علت غائی هم
برگشتش به علت فاعلی است یعنی وقتی بخواهیم
از علت غائی بحث کنیم که غایتی وجود ندارد،
برگشت این‌هم باز به این است که فاعل در فعل
خودش مرید نیست و وقتی که مرید نشد بنابراین
دیگر توجهی به این معلول در این وقت و زمان
خاص ندارد یعنی برگشت شک در علت غائی به
شک در علت فاعلی است.

تلمیذ: از حیثیت فاعلی آن که بحث نمی‌شود. ببینید الآن در اینجا تقریباً عملاً با همان

علت تامه مخالفت می‌شود. وقتی می‌گوییم: فاعل علت غائی نیست در واقع در علیت تامه نقض وارد می‌کند.

استاد: بله.

تلمیذ: پس در واقع اینها که علت غایی را می‌زنند، علت تامه را از بین می‌برند.

استاد: وقتی علت تامه از بین برود پس دیگر فاعل

نمی‌تواند بماند، دیگر علیتی وجود ندارد.

تلمیذ: پس اگر بحث را سر علت تامه می‌بردند درست بود ولی صرفاً سر سلسله علل طولیه بحث کنیم، از این حیث که اینها قسم هم هستند [صحیح نیست].

استاد: ببینید درست است. یک وقت مسئله عام

و خاص مطلق است، در هر جا که توانستیم علت

غائی را اثبات کنیم در آنجا علت فاعلی هم قطعاً

وجود دارد. چرا؟ چون مفعول بدون علت فاعلی

تحقق پیدا نمی‌کند و باید غایت هم برای آن محقق

باشد! اما لا بالعکس؛ ممکن است علت فاعلی را در

اینجا قبول کنید اما علت غائی را در اینجا قبول نکنید

و بگویید که فاعل بر حسب گتره یک کاری را انجام

داده است یا فرض کنید این مثال‌هایی که بر حسب

صدفه زده شده است بالأخره فاعلی اینها را انجام

می‌دهد اما عنایت خاصی ندارد. می‌گویند: در اینکه

خدا این زمان را خلق کرده حرفی نیست اما اینکه

چرا عالم را در این زمان به‌خصوص خلق کرده

است، در اینجا هیچ نوع ترجیحی نسبت به یک زمان

دون زمان دیگر ندارد، این را گتره انجام داده است یعنی فعل از او سر زده است ولی این فعل او به واسطه ترجیح این مورد واحد نسبت به سایر جهات و جهت واحد و حیثیت واحد نسبت به سایر حیثیات نیست بلکه دل‌خواهی زمان و مکان را اینجا خلق کرده است.

مثل جمع بین رغیفین و انتخاب أحد الرغیفین یا انتخاب أحد الطریقین که شخص باید از یکی از این دو طریق به مقصد برسد حالا اینکه طریق سمت راست را اختیار می‌کند، این هیچ ترجیحی نسبت به آن ندارد یعنی غایتی بر این وجود ندارد! فاعل انجام می‌دهد ولی غایتی بر آن مترتب نمی‌شود. من الآن می‌توانم این لیوان را در اینجا بگذارم یا در اینجا بگذارم، همین‌طور به دلخواه بدون ترجیح أحد الطرفین این را در اینجا قرار می‌دهم بنابراین غایت به آن تعلق نگرفته است، بحث اتفاق مربوط به غایت است.

تلمیذ: ... سلسله طولی مطرح کردیم و مرحوم آخوند هم در سلسله طولی مطرح کردند.

استاد: مرحوم آخوند می‌فرمایند: اینکه شما می‌گویید: جنبه غایتی بر این مترتب نمی‌شود و

اتفاق هست، این مسئله غلط است! سلسله علل
طولیه که منتهی به علت اولی است براساس یک
غایت و اراده که اراده او تعلق گرفته است، - اینها
میخواهند نفی اراده کنند - وقتی که براساس او ثابت
کنیم بنابراین این مسئله اتفاق هم طبعاً تحت الشعاع
این قضیه قرار میگیرد، درحالی که هردو یکی است؛
یعنی انفکاک بین علت فاعلی و علت غائی در بحث
اتفاق صحیح نیست، هم علت فاعلی می تواند مولد
بحث اتفاق باشد و هم علت غائی، هردو! علت
فاعلی نفی صانعیت را می کند و علت غائی نفی
اختیار و اراده را می کند، و هردو غلط است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد